

## «محمد فروغ فرزان عشق»

شبل فروغ فرزان عشق  
نخستین تجلای تابان عشق  
وجودی میرا زهر نقص و عیب  
که بوجهی خصمش همانجهول کل  
مهد کل کاشن اصفیا  
محمد شفیع الله مه می‌حفل انبیا  
بیانگ دل آسمان بلند ارجمند  
ییابان تاریک را نور پاک  
بکوئین از آتشه‌هیاهو پیاست  
شماع خدا برداش منعکس  
ز آیات قرآن پر حاصلش  
بهم زیخت او هام لات و هنات  
مه مکه در آسمان حیجاز  
باهنگ او نغمه را ساز کن  
(حقیقت) بر چشم دل باز کن  
«عباس شیخ الرئیس»

## الحدیث والسنّة

حدیثها از بزرگ اینها  
دانشمندانه کنکو و احوالات  
و صبر لذت بالازنطرجه حدیث  
احتساب راین اسم داده  
\* \* \*

## تاریخ تدوین حدیث

تاریخ تدوین حدیث  
در اینجا این است که حدیث  
بر پیش از دنیا کی می‌باشد. کوئی خدمه دلیوت، مرد در آن ملحوظ نیست  
کوئی از آنچه گفتگوی زانه ای است، گفته نیست، ولی برای  
تاریخ تدوین حدیث بقایه می‌باشد. این بقایه می‌باشد، این  
تاریخ تدوین حدیث

## الحدیث عند الشیعه

مالک اور مسلم عیشی خلیف است که حدیث اینها را می‌داند  
جواب است که حدیث اینها را می‌داند  
حکیمیت نیزی نیزی می‌داند

آیه‌الله: حاج میرزا خلیل گمره‌ای

بنی علی عیشی  
بنی علی عیشی  
بنی علی عیشی  
بنی علی عیشی

هدایتها تازه بتازه انجام میشد ، وطبق آنها گفتگوهای تازه بتازه وفرمادهای  
وقدامات نوبنواز پیغمبر اقدس ﷺ میباشد ، آن گفتگوهای وقایع اقدامات  
پیغمبر ﷺ را زنظر جنبه حدوث تازگی آن اختصاص باین اسم داده ،  
«حدیث» نامیدند .

چه بس اکسانی از یکدیگر می پرمیدند : چه حدیثی امر و ز شنیده  
ای ؟ .. یعنی چه گفتگوی تازه ای از پیغمبر ﷺ شنیده ای که از شخص  
او ﷺ یا از حضور اقدس او ﷺ یا رون داده شده که هزار و مردم را نسبت  
بتكلیف هدایت فرماید ؟ ..

نکته اینجا است که «حدیث» با وزن لفظ صفت مشبهه - شریف و  
رحیم و امیر دلالت بر دوام و ثبات میکند ، بامداده حدث و حادثات دلالت  
بر تجدد و تازگی مینماید . گوئی تجدد و ثبات ، هردو در آن ملحوظه است  
کوئیا هر آنچه گفتگوی تازه اش ، کر چه تازه و نو است ، ولی برای  
همیشه باید باشد ، و از اهمیت باید همیشه گفتگو از آن بشود ، آنرا  
«حدیث» میتوان خواند . نه مطلق هر آنچه «آن بآن» حادث میشود  
ماهند امور صغیر غیره . نفس کشیدن هر آنی - غذا خوردن هر روزی  
حادثی است که حدیث ندارد زیرا نه هر حادثی «حدیث» دارد ،  
حدیث نام آن چیزی را باید نهاد که گفتگوی آن همواره تازه و در  
عین حال همیشگی است ، در اینجا چون احادیث پیغمبر ﷺ نسبت  
بتكلیف «اثر ثابت هدایت» را دارد - و در اور عظام جهان هم (مانند  
حدیث امم و مملک و شاهان) چون مفادش با آنکه یکروز تازه بوده همه

حدیث : عبارت از اقوال و افعال و تقریر معصوم که نزد  
«عامه» تنها پیغمبر ﷺ است و نزد ما «خاصه» پیغمبر و آل او و  
عترت او صلی الله علیهم اجمعین همه هستند یعنی پیغمبر (ص) با آن ائمه  
دوازده کانه که مشعلدار علم او ﷺ بوده و برسم و راه و روش او (ص)  
رهبری میکردند .

حدیث هر کس که حامل سنت او باشد بدون کم و زیاد حدیث  
او است .

سند حدیث : سلسله اشخاصی هستند که آنرا ارسانده اند  
و همن حدیث : همان گفتار و رفتار پیغمبر اعظم یا او (ص) با آل  
اطهار او است مقالات و اقدامات و تصریفات پیغمبر (ص) و آل اقدس اوصلی الله  
علیهم اجمعین که از آنها فرماده ای استنباط میشود ، مشعل هدایت ها  
است ، و هارا بسر نهضت اسلام آگاه مینماید ، و بعد پیغمبر (ص) و  
آن تحول شگرف جهان رهبری میکند .

و چون حوادث در آن عصر فرخنده نورانی هم طبق معمول آن بآن  
و ساعت بساعت و روز بروز حادث میشود ؛ و بیش میامد ، و رهبریها و

وقت نو و تازه مینماید ، و بایدش « نو و تازه » دید ، آنرا هم در اینجا و در آنجا « حدیث » گفتهند ، و نامیدند . و در اصطلاح منتشر عه حدیث را اختصاص دادند باینگونه منابع هدایت که از مشعلداران اسلام رسیده ، و در زبان دیگران با مردم درام و ممل و ممالک و شاهان و صلح و جنگ آنها هم حدیث اطلاق کردند ، « حدیث دارا واس-مکندر - حدیث واقع و عذراء - حدیث اکتشافات عهد اول - حدیث جاهلیت و نظائر آن » همه حدیث دارند ، خبر را هم گاهی بهمین معنی میگویند ، و گاهی بهمین اعماق از این « خبر فتوحات اسلام و خبر فتوح بلدان و خبر ثروت و علم اسلام و خبرهای جنگها و غزوه ها » همه خبرند و گاهی هم بهمین اعماق از امام اطلاع میشود - یعنی بهر کلامی که محتمل الصدق و الکذب باشد اطلاق میشود ، هر قولی که حکایتی از موارد میکند که تو ان هنگام تطبیق مطابق با آن در آید ، یا در نیاید ، مقابله انشاء آن را خبر میگویند .

اما حدیث ما (که عبارت از خصوص قول پیغمبر ﷺ یا قول پیغمبر و قول امام مخصوص باشد )چه بصورت انشاء باشد مانند « صلوا اکمار آینه مونی اصلی - یا عید صلوٰه » و چه بصورت اخبار همه حدیث است .

\* \* \*

ظهور حدیث در اسلام با ظهور اسلام شد و از آن هنبع شد - با ظهور اسلام « حدیث » هم پدید آمد همچنانکه قرآن مجید هم با آن مطلع پدید آمد ، یا بگواز نزول قرآن حکیم - آن دو معنی اسلام و حدیث پدید آمدند ، حدیث ، که حامل راه و رسم پیغمبر و ترتیب روش پیغمبر است با

قرآن دو عمل یکدیگرند - که یکی از دیگری جدائی ندارند و نخواهند داشت و اهلیت و عترت هم که حامل و مشعل دار هر دو اند از آنها جدا اند ندارند تفسیر مقاصد الهی را که قرآن حاوی آن است جز باسخنان واحدیت خود رهبر اعظم ﷺ با چه میتوان کرد گفتگوهای خود او ﷺ افعال و اقدامات خود او (ص) - تقریر و امضائی که نسبت بهر گونه کار دیگران شده باشد ، یعنی در نظر او کرده باشند و او (ص) تسبیح و تنفیذ کرده باشد یاردن کرده باشد قول و عمل آن بهترین تفصیر برای مقاصد عالی قرآن ، و صاحب دعوت است ، از باب مثل قرآن میگویید : « ولله علی الناس حج البيت خدا بر مردم حق دارد که خانه او را زیارت کنند ولی کیفیت این زیارت و تشکیل این کنگره بزرگ جهانی و عدد أيام آن و موطن آن و پس و پیش بودن هر عملی با عمل دیگر ، آنها زمی گوید ، آنها در موسم حج اکبر خود رهبر (ص) نشان داد ، و آل او و عترت او (ص) که زادگان مکه و منی بودند برای بعد ازاو مشعلدار این داده رسم بودند ، از دیگران و یگانگان نمیتوان بهتر از آنها خبر آنرا خواست - بنیان نهضت اسلام از کاز و بار پیغمبر اعظم ﷺ و اقدامات و راه و روش او ﷺ بنیه گرفت و اینکه اگر بخواهد آن بنیان برپا شود ، باید بنیه از آن بگیرد .

مسلمین خود ارزش و قدر و قیمت آثار و مآثر پیغمبر ﷺ نیکوتر  
میدانسته و بهتر از هر کس ویشتراز هر کس بآن اهتمام نمودند  
رحله‌ها و سفرهای علمی در تهیه و اخذ و نشر حدیث نمودند، اجتماعات  
ومجالسی بر پا نمودند، انجمنها و مخفف‌هایی برای اخذ حدیث و درس  
و املاه آن داشتند، که گاهی در بعض اعصار اهتمام جمعیت بر اخذ  
حدیث، و از حمام جمعیت بقدرتی بود که رساندن صدای محدث  
جمعیت محدود نبود مگر با چندو اسطه‌صدارسان و مکبران.

\* \* \*

چنانچه در مجلس عاصمی «عاصم بن علی بن ابی عاصم» در عهد  
معتصم و خلفای عباسی محدث بزرگوار عاصمی چهارده نفر صدا رسان  
و مکبر کلمه‌را میگرفتند ازدهان یکدیگر و بازگویی کردند تازه باز  
صدا با خرجه‌یت نرسیده بود.  
وقتی احصایه و سرشماری جمعیت شد، صد و بیست هزار جمعیت  
بودند که اخذ حدیث میکردند.

\* \* \*

نمونه بارزتر، در وقتی که اهالی نیشابور از حضرت علی بن موسی  
الرضائی حديث خواستند و حضرت حدیث سلسلة الذهب را *القا*  
فرمود بیست و دو هزار نویسنده ای که قلمدان و دوات مخصوص با جلد  
داشتند احصایه شدو آنها که قلم سردستی داشتند، احصاء نشد، و  
شنوند کانی که در مقام ضبط حدیث نبودند چندین مقابل بودند، بلی

## تاریخ تدوین حدیث

فیض خاصه و عامه

### الحدیث عند الشیعه

اهتمام بكتاب حديث از «خاصه» شروع شدو آنان کار را مبتکر  
بودند، یادیگران دادند، اما «عامه» توهم منع نمودند و عقب ماندند،  
ولی عامه هم با آنکه صد و زیجها هزار بعد از شیعه متوجه این کار شدند  
لیکن بعد از توجه اهتمام‌ها نشان دادند تا کار بجهات رسید که نشريات  
طرفین جهان را گرفت و دنیاراهم متوجه کرد، تاجهاییکه ییگانگان هم اهتمام  
به حدیث اسلام نمودند، گرچه اهتمام ییگانگان یک نوع انعکاس صوت هاویک  
نوع بی جوئی از نقطه انتکا ماست.

ولی بهر حال اهتمام مسلمین با حدیث و تقدم شیعه در تأسیس از مقابر  
ماست.

مصادر اسلام کلیه از پیغمبر اعظم ﷺ تا امامان و علماء از اساطین  
و شهریاران و امراء اسلامیین و حتی باوان مسلمین اهتمام‌ها با حدیث و  
آثار مقدسه اسلام داشتند.

نیشابور آن زمان غیر این زمان بوده در سال شصده هجری که  
حمله مغول با آنجا شد تلفات جمیعت نیشابور بیک ملیون و هفتصد و پنجاه  
هزار نفر رسید.

آری «بعدزهان و مکان» هیچکدام همان ازبقاء و نشر و تبلیغ احادیث نشد، و نتوانست رخنه تحریری در آن پیدا کند، بمقابل زمان احادیث سینه و کتاب بكتاب «بعدزهانی» را در مینور دید و صدای عکبران «بعد مکانی» را نمونه بهتر برای اهتمام باخذ حدیث، مسافر تهائی که از اینکشوار بآن کشور برای اخذ حدیث مشهد:

۱ - جابر بن عبد الله انصاری شتری خربد و یکماه راه را  
طی کرد تایلک حدیث رادرشم از عبد الله بن انیس جهنه اخذ کرد.

۲- ابوایوب انصاری بکشود مصر سفر کرد تا از عقبه بن عامر  
جهنی معروف یاک حديث در مظالم که او از رسول خدا صلوات الله علیہ و آله و سلم شنیده  
بود اخذ کند، همینکه بمصر وارد شد و عقبه را خبر دادند برای استقبال او  
از شهر بیرون آمد، گفت هن برای حدیثی که تو از پیغمبر شنیده‌ای  
کسی باقی نمانده غیر از تو که شنیده باشد آمد، ام از تو بشنو از حدیث را  
باز گفت، ابوایوب بعد از اخذ حدیث، آمد بسوی هر کب خود و سوا رشد  
بی آنکه جهاز از شتر بر گیرد.

۳-یک تن از رجال از «سلطان مصر» تامدینه سفر کرد که از ازیدبن ارقم «حدیث غدیر خم را با حذف داسطه بشنوند.

لیکسرا آمد تا مدینه و نزدیک مجلس «زید بن ارقم» پیاده شد، پرسید کدام راک از شما «زید بن ارقم» است که من از فسطاط مصر سفر کرده به مدینه آمده ام تا از زید بن ارقم بلا واسطه «حدیث غدیر خم» را بشنوم پرادر زید بن ارقم، زید بن ارقم را با معرفی کرد و زید حدیث را برای انتقال کرد.

۴- شخصی دیگر از مدنیه الرسول ﷺ تا مسجد جامع دمشق رفت و از ابو درداء صحابی بزرگوار یک حديث را خواست که بلا اسطه بشنوید کثیر بن قيس میگوید : «ابای درداء» در مسجد دهش نشسته بود هر دی نزد او آمد و گفت : ای ابو درداء من برای ملاقات تو و اخذ ذکر حديث از مدنیه الرسول ﷺ آمدم و گزنه حاجتی نداشتم ، حدیثی در طلب علم از تو رسیده که از بیغمبر خدا (ص) روایت میکنی ابو درداء حدیث را بازگو کرد آنچه شاست که قافله کار و ان علم را اهانداخت .

من سلک طریقاً یطلب فيه با بآمن العالم سلکه الله به طریقاً الى الجنة  
۵ - شاذ کونی ابوایوب (۱) سلیمان گوید تعداد یست و چند بار بیشتر  
از بصره بکوفه سفر کردم برای اخذ حدیث گوید : تادر مجلس «حفص  
بن غیاث» اخیراً حاضر شدم و حدیث اورانو شتم «حفص بن غیاث زمان هوی  
بن جعفر علیهم السلام رادرک کرده بود و متمایل باهله بیت بود قضاوت عراق با  
او بود وقتی بیصره برگشتم در «بناته» که رسیدم «ابن ابی خدودیه» هرا  
ملاقات کرد گفت ای سلیمان از کجایماً ؟ گفتم از کوفه ، گفت حدیث  
چه کس را نوشته ای ؟ گفتم : حدیث حفص بن غیاث اگفت آیا همه علم او

(۱) بن داود بن بشر بن زیاد منقری بصری کان حافظاً مکث اقلم بنداد و جالس  
الحفظاً بها و اذ اکرم نم خرج الى اصبهان فسكنها و انتشر حدیثه بها اذ جماعتی از اصحاب  
ماز اصحاب چهر بن محمد روايت می کنند

دا نوشهای؛ گفتم آری گفت از علم او که تو اخذ کردی چیزی از تو سقطشده؟ گفتم نه، گفت آن حدیثی که درباره گوسفنداضحیه است که حفص اذجعفر بن محمد از پدرش ازابی معید خدری روایت کرده آیا نوشته‌ای؟ گفتم: نه، گفت چشمکشی کریان و سوزان بادپس چه میکردی در کوفه؟ گوید خرجن خودرا پیش ترسین (سلسله‌ای از خاندان شاهزاد گان فرس قدیم) گذاشت و بازبکره بر گشتم یعنی صد فرسخ، و بمنزل حفص بن غیاث بازوارد شدم، پرسید از کدامی‌ای؟ گفتم اذبصه گفت یس چرا بر گشته‌ی؟ گفتم از «ابن خدویه» چین و چنانشینیدم «حفص بن غیاث» آن حدیث را برای من روایت کرد و من بر گشتم وغیر از این حدیث حاجتی نبودم. ابدینقر از دو صد فرسخ راه پیموده برای یك حدیث.

حفص بن غیاث از قضاء عامه در عراق بود عمر طولانی کرد تازه‌مان امام‌موسى بن جعفر علیهم السلام را درک کرد. «حفص» مائل باهله بیست بود طبق روایت کافی گفتگویی با امام‌موسى بن جعفر علیهم السلام دارد.

\*\*\*

۶ - احمد بن حنبل گوید در بقداد رفتم از من اخذ حدیث نکردند و گفتند تو هشایخ کوفه را ندیده‌ای گوید، مجبور شدم بکوفه آمده دار مشایخ آنجا اخذ حدیث نمودم.

\*\*\*

۷ - سفری که احمد بن محمد بن عیسی شیخ قمیان و شیخ عده کلینی (ره) همانکه در زمان اقامتش در قم کسی حدیث ضعیف نقل نمیکرد و بر قی ،

احمد بن محمد بن خالد را بدين جهت تبعید کرد و چنان شخصیت داشت که هر وقت هیچ‌خواست بر خلیفه وارد شود بدون رادع و مانع وارد نمیشد و سلطان در امور آن‌نواحی بدون اذن و ادخالت نمی‌کرد - احمد بن عیسی گوید: برای طلب علم و اخذ حدیث از «قم» بکوفه رسپارشدم در آنجا «حسن بن علی و شا» را ملاقات کردم اذو تمایی کتاب علاء بن رذین و کتاب ابان بن عثمان احمر را کردم، اولین دو کتاب را برای من بیرون آورد - گفتم: دوست هیدارم اجازه روایت این دو کتاب را بمن بدھی، فرمود چه عجله داری؟ براین دو کتاب را بنویس، بعد بیما بشنو - گفتم: از حوات زمانه این نیستم. فرمود: من اگر میدانستم حدیث، اینکه من کسان در طلب دارد بسیار بسیار از آن فرا گرفته بودم چه آنکه من در این «مسجد کوفه» نه صد شیخ حدیث را درک کردم که همگی می‌گفتند: «حدیثی جعفر بن محمد»

\*\*\*

این اهتمام از همه مسلمین شدولی بالین تفاوت که «خاصه زودتر - در سریع تر و مجددانه ترباین کار پرداختند یعنی اقدام بتدوین کتب حدیث یک‌صد سال قبل از عامه نمودند - و عامه دیرتر بکار پرداختند تا تقریباً صد سال - یا صد و پنجاه سال عقب بودند و جمیه آنکه این گونه اهتمام از خاصه شروع شد آن بود که امام آن‌اعلی امیر المؤمنین علیهم السلام پیش‌قدم بود و دیگر انعنی کردند، بدینظر که پس از رسول خدا علیه السلام در میان صحابه کبار در نوشتن و نفوشن حدیث اختلاف بود، جمعی معتقد بودند که حدیث نباید نوشته و تدوین شود تا فرقی بین حدیث و قرآن باشد، و جمعی معتقد با اقدام بودند، اولیای شیعه که بمنزله قوّة عاقلة مسلمین بودند

تدوین حديث راجائز بلکه راجح بلکه خود انجام دادند و اساس کار را نهاده ، کار یاد دید یگر اندادند .

کتاب تدریب الراوی سیوطی (١) (متوفای ٩١٠) گوید: ماین سلف از صحابه و تا بعین اختلاف عقیده در کتاب حديث و تدوین آن همیبود ، بسیاری از آنان آنرا کراحت داشتند ، نایا پسند و ناروا میدانستند ، و طائفه ای از آنان آنرا مباح و رواد استهان انجام دادند ، از جمله آنها علی علیہ السلام پرسش حسن علیہ السلام بودند - پایان سخن تدریب الراوی .

من نکته آنکه حسن علیہ السلام رامستقلاتام برده با آنکه هیچیک از افراد خاندان علی علیہ السلام را در جنب عظمت علی علیہ السلام نباید کرد ، امری قابل اهمیت میدانم .

و امام علی علیہ السلام که تدریب الراوی سر دسته اهل تدوین شمرد ، علی علیہ السلام خود از املا رسول خدا علیہ السلام بخط خود کتاب عظیمی جمع آوری نموده بود : و دیگران این کتاب را بصورت کتاب مدرج مدارج عظیم دیده اند .

محمد بن عذ افر (٢) صیرفی میگوید: من با حکم بن (٣) عتبیه (یاعینه) نزد امام ابی جعفر علیہ السلام بودیم ، حکم از امام سوال همیکرد و ابو جعفر علیہ السلام آنرا کراحت داشت تادر مسئله اختلاف کردند ، ابو جعفر علیہ السلام

(١) سیوط تربیه ای است بصیرت مصر ، وی ابو الفضل جلال الدین عبد الرحمن شافعی اشری است ، (٥٠٠) بانصد تصنیف دارد از سیصد شیخ اخذ کرده از کتب او ذخائر الاخری فی مناقب ذوى القربی است

(٢) رجال نجاشی (٣) از خاصه لیکن از زیدیه تبریه و در اعتقاد مخالف بالامام بود .

بفرزندش فرمود ای پسر بر خیز و کتاب علی علیہ السلام را بیرون آراییا و رکوبید: کتابی را آورد بسیار بزرگ مدرج ، کتاب را گشود ، مسئله را بروشن داد سپس باور فرمود این کتاب خط علی علیہ السلام و املا رسول الله علیہ السلام است ، روی بحکم کرد و فرمود: ای ابا محمد ! بر تو رسوله علیہ السلام و مقداد هر جا میخواهید بیمین و شمال بر وید که و الله عالم را توفیق ارزید آنرا که جیریل بر آنان نازل میشده نخواهید یافت .

\* \* \*

بنابراین این کتاب اولین کتابی است که اسبق از او در تاریخ تدوین حديث نیست . این کتاب در عهد رسول خدا علیہ السلام در صدر اول ، حجر اسلامی داشتگاه اسلامی شیعه را پایه گذاری نمود و برای داشتگاه علمی اسلام پایه گذاری را یاد داد ، و از روی این ابتکار آن ام الکتاب حديث را بدنیا داد و از نقشه آن شیعه بزرگوار که زیبد حوزه علمیه اسلام بودند حسن تدوین علم و تدوین حديث را از امامان خود فراگرفته و بامامان خود اقتدار کرده و مبادرت و اقدام بتأثیف و تدوین حديث نمودند و امام کتابی دیگر دارد که آنرا در غلاف شمشیرش جا میداده و آنرا صحبیقه مینامیده است .

\* \* \*

و دیگران گمان «نهی» نمودند و کنار کشیده و عقب ماندند ، سپس حافظ سیوطی عذری برای آنها خواسته در کتاب تدریب الراوی گوید: آثار مقدس ، آثار و اخبار و احادیث و سنن در عصر صحابه و تابعین کبار بدون و هر تدبیر نبود : چه آنکه در آن اوان ذهنها روان ، حافظه های قوی ،

وسيع بود . بعلاوه حفاظ حديث از کتابت حديث در اول امر نهی داشتند آنرا منوع میدانستند چنانکه در صحیح مسلم ضبط شده ، از نظر آنکه جباد ! مخاطب یا مشتبه بقرآن شود - جمهودیگر آنکه بیشتر شان بیسواند بودند ، از عهدۀ کتابت بطور صحیح بر نمیآمدند .  
- پایان سخن تدریب الرادی -

در بازه این مواعظ سه گانه ، اما قوت «حافظه ها» مادر او گفتگو نداریم ، و امامانع دوم که فرمود حفاظ از کتابت حديث در اول امر نهی داشتند ، این اشاره است بسازنده عهد عمر . عمر بن الخطاب از آن دسته‌ای بود که مخالف با نوشتن حديث بود بلکه سر سلسۀ آنها بود و میتوان گفت ایجاد این فکرت از طرف او بود .

«مسلم» در اول صحیح خود و «بن حجر» در کتاب «فتح الباری» در شرح «البخاری» در مقدمه آن در باب کتابت علم ذکر کرده اند ، کسلف در کتابت حديث اختلاف کردند ، طائفه ای از آن بیزار و بشدت از آن کراحت داشتند که از جمله آنها عمر بن الخطاب و عبد الله بن مسعود و ابوسعید خدري و جمعی دیگر بودند و طائفه دیگری آنرا اباح و روابط لازم دانستند ، مثل امير المؤمنین علی بن ابيطالب و سر اوحسن علی بن ابراهيم و انس و عبد الله بن عمر و عاص ، میمیز در عصر دوم بر جواز آن اجتماع کردند .

\*\*\*

اما یکی که گفته موجد این فکر ء عمر بن الخطاب بود یهوقی در کتاب «المدخل» از «عروة بن زیر» قضیه شورای عمر را در این خصوص بازگو کرده گوید : عمر بن الخطاب اراده کرد که سنن را بنویساند ، در این

باره باصحاب رسول خدا ظاهره استخاره کرد ، ۵۵ در شوری رأى دادند که اقدام کند ، لیکن عمر تایکماد تمام در این باره استخاره میکرد (یعنی از خدا اراده راه خیر را میخواست ) تا پس از یکماده روزی دل یکطرف کرد و خدا عزم اورا بر ترک یکجهت کرد هر دم راخواست و رأى خود را با آنها ابلاغ کرد . گفت : من اراده داشتم سنن را بنویسم ولی متذکر شدم که اقوامی بیش از شما کتابهای نوشته‌اند ، و با تمام توجه کتاب خود را زیر نظر گرفتم و سردر کتاب خود کردند وهم و فکر آنها کتابهای خودشان شد ، و دست از کتاب خدا شستند ، و کتاب خدارا متوجه گذاشتند ، عمر گفت : بعلاوه نوشتن حديث موجب اشتباه بکتاب الله میشود و من هر گز نخواهم گذاشت خدا بچیزی مشتبه شود -

مدارک : تدریب الرواى سیوطی - المدخل للبیهقی - طبقات ابن سعد ج ۴ ص ۳۰۷ - مختصر جامع العالم ص ۳۲ - قالوا عن عمر بن الخطاب ارادان یكتب السنن فاستفتی اصحاب رسول الله (ص) فی ذلك فاشاروا علیه ان یكتبها فطفق عمر یستخیر الله فیها شهر آنم اصبح يوماً وقد عزم الله له فقال انى كفت اريدان اكتب السنن و انى ذكرت قوماً كانوا قبلکم كتبوا ثبتاً فاكبوا علیها و ترکوا كتاب الله و انى لا اشوب كتاب الله بشيء ابداً .

\*\*\*

از مدارک دیگر بر میآید که عمر نه تنها از تدوین و کتابت حديث خویشن داری کرد ، بلکه دیگران را هم بطور جد منع میکرد و نه تنها از نوشتن حديث درین دفعه داشت بلکه از گفتگوی حديث هم درین دفعه میداشت

و از این سخن و مدارک دیگر بر می‌آید که نه تنها اظهار رأی خود مینمود، بلکه در اجراء رای خود اعمال قوه و نیرو هم می‌کرد، بر وایات زیر بنگرید که گاهی خلیفه، حدیث از رسول خدا علیه السلام را و گاهی اکثار آنرا نهی می‌سکند.

قرظة بن كعب صحابي معروف گويد: همين كعب عمر ما را بسوی عراق روانه کرد، خود باما پیاده چندی آمد و گفت: آیامی دانید چرا من شمارا مشایعت می‌کنم؟ گفتند برای احترام و تکریم ما، گفت، با این چیز دیگری هم هست، شما بکشوری یاقربه ای می‌روید که اهل آن با قرائت قرآن خود فضای مسجد و اجتماع خود را پر از صدا کرده: محاکمات دوی ذنبور را در کند و می‌کنند، آنها را بالحادیث از راه باز ندارید و مشغول هسانزید، قرآن را تاجرید کنید - یعنی تنها از هر سخن و هر حدیث - پس قرائت کنید، و روایت از رساله خدارا کم بیان آرید که من شریک شمایم. گوید: وقتی قرظة بن كعب وارد شد باو گفتند ما را حدیث بگو گفت: عمر ما را از آن نهی کرده است.

در لفظ ای عمر صاحب کتاب استیعاب هست که پس قرظة گوید:  
دیگر بعد از آن من حدیثی از رسول الله علیه السلام باز گون نکردم.

\* \* \*

در اینجا ملاحظه فرمودید که بای آن رأی ایستادگی هم میداشت و اجرای آنرا از دیگران هم می‌خواست، و ظاهر آن کلام که رأی خود را تنها گفت نظیر سخنان دیپلماتیک است که مبارزه با آراء عمومی را صریح نمی‌گویند، ولی در عمل آنچه رأی خود آنها است بر دیگران هم تحمیل می‌کنند، و دیدید

که پیاده بمشایع فرهاندهان چندگی می‌آمد و صوت تواضع بخود می‌گرفت و منتظر بود که آنها پرسند خلیفه راچه دستور است، وقتی دید آنها نمی‌پرسند، خود بیان آهد، گفت: نهی پرسید، چرا شمارا پیاده مشایعت می‌کنم؟ گفتند: برای احترام و تکریم سر بازان، گفت: بلی، با این چیز دیگری هم هست، و دیدید که قرظة بن كعب از این کلمه نهی فهمید و وقتی از اوحادیث خواستند، گفت: عمر ما را نهی کرد، و بقول صاحب استیعاب: قرظة گوید: که پس از آن هیچ حدیث از رساله خدا علیه السلام نقل نکرد، با اینکه شخصیت قرظة بن كعب از شخصیت‌های ممتاز صحابه است، وی اولین کسی است که در کوفه بر او نوحه گری و ماتم عمومی بر پا شد قرظة بن كعب فاتح ری بود.

قرظة در دولت امیر المؤمنین علیه السلام مأمور جمع آوری خراج ناحیه جزیره بود، قرظة در سر داشت و خانه او در کوفه از پایه‌های اصلی کوفه بود، و یک تن از سرانش که در کربلا شهید شد، در میدان کربلا باین خانه که خانه شرف بود می‌نمازید و در ارجوزه خود می‌خواند: من این خانه را و خانه دلم را در راه حسین علیه السلام هیفر وشم.

قرظة با این شخصیت چنان استفاده نهی از فرمان عمر کرد بود که می‌گفت: اذ منع عمر تا آخر، حدیث نکفتم. و اینگونه مرعوبیت یا از نفوذ و مقدرت خلیفه بود، یا از صورت حق‌گوئی فرمان، که قرآن را سپر کرد بود یا هر دو، بنظر هنردو دخیل بوده زیر امتحان‌گفت فرمانی که صورت قانونی و مصلحت یعنی با آن داده شده بود با وجود قدرت و نفوذ دولت راه را برای هر گونه مكافات و مجازات و سقوط باز می‌کرد، اینک نمونه دیگری

از فرمان عمر :

طبری گوید: که عمر همیشه میگفت: «قرآن» را تجربید کنید و آن را تفسیر نمکنید. و روایت از پیغمبر را کم کفتو کنید که من شریک شما میام نمونه‌دیگر برای فرمانده دیگری - فرماندهانی که بسوی بصره و نواحی شرق حرکت میداد از جمله ابو هویش اشعریرا توصیه کرده و گفت: تو بدیار قوهی هیروی که در مساجد خود بتلاوت قرآن مشغول‌نمی‌شوند، تو آنها را با آنچه سرگرمند و اگذار و با احادیث مشغول همکن که من با تو شریکم درین امر.

نمونه‌دیگر: عمر با ای هر برقة دوستی گفت: حدیث از رسول خدا علیه السلام  
را وابگذار و گرنده تورا باز بسر زمین دوس دوانه خواهم کرد.  
ابن عساکر این را نقل کرده طبق آنچه در کنز العمال، وابوزرعة آنرا  
بیرون داده طبق نقل ابن کثیر در تاریخ.

تاریخ ابن کثیر گوید: عمر بکعب الاخبار گفت: حدیث از آغاز را  
دادگذار و گرنه تورا باز بسر زمین قرده و بوزینه کان روانه خواهم کرد.  
ذهبی در تذکره، اذابی سلمة باز گوکرده، گوید: بایی هر برقه گفت:  
آیا تو در زمان عمر اینچنین حدیث میگفتی؟ گفت: اگر من در زمان عمر  
چنین حدیث میگفتم که اکنون برای شمامیگوییم مر ابا مخفیه (تازیانه) میزد.  
در لفظ زهری است که ابو هریره گفت: من این احادیث را که اکنون برای  
شمامیگوییم اگر در زمان حیات عمر میگفتم والله یقین داشتم که تازیانه به  
پشم هیخورد.

وابو عمر صاحب استیعاب در کتاب خود جامع العلم از ای هر برقة

بازگوکرده گوید: من بشما احادیث را روایت کردم که اگر در عهد عمر  
بن الخطاب آنها را میگفتم عمر را بادره میزد.

تاریخ ابن کثیر از ابن وهب نقل میکند: که ابو هریره  
گفت:

احادیث را حدیث کردم که اگر در نزد عمر یا زمان او بآنها تکلم  
میکردم هر آینه سر هم را میشکست.  
وقال عمر لا بی هر برقة لتر کن الحدیث عن رسول الله (ص) او  
الاحقفات بارض دوس.

وقال لکعب الاخبار لتر کن الحدیث عن الاول او لاحقفات  
بارض القردة و اخرج الذهبی فی التذکرة عن ابی سلمة قال قلت  
لابی هریرة: اکنت تحدث فی زمان عمر هکذا؟ قال لو کنت احدث  
فی زمان عمر مثل ما احدثکم اضر بنی بمخفیته و فی لفظ ایزهیری: ان  
کنت محدثکم بھذه الاحادیث و عمر حی اما و الله اذالایقنت ان المخفیة  
ستباشر ظهیری.

وفی لفظ ابن وهب ابی لاحدث احادیث لو تکلمت بهافی زمان  
عمر او عند عمر لشج رأسی.

\*\*\*

از آثار ناپسند این روش آن شد که سنت دارمی و ابن ماجه گویند  
که شعبی گوید:

من دو سال یا یک سال و نیم با این عمر نشستم نشنیدم حدیثی از رسول  
خدای عالم بگوید جزیک حدیث.

سنت ابن ماجه از صائب بن یزید گوید: من از مدینه تا مکه

بصاحبت سعد بن مالک رفتم ، نشنیدم يك حديث از رسول خدا عليه السلام باز گوئند .

تاریخ ابن کثیر گوید : ابی هریرة گوید هاتوانائی آن زداشتیم که بگوئیم : « قال رسول الله ﷺ تamerjan سپرد . »

\*\*\*

فمن جراء هذه الحادث قال الشعبي قعدت مع ابن عمر سنتين او سنة ونصف فما سمعت يحدث عن رسول الله الا حديثاً واحداً . وقال السائب بن يزيد صاحب سعد بن مالك من المدينة الى المكة فما سمعته في حديث واحد .

وقال ابو هريرة ما كان مني طبع ان نقول قال رسول الله « ص » حتى قبض عمر .

\*\*\*

طبرانی اذا براہیم بن عبد الرحمن باز گوکرده که عمر سره نفر را حبس کرد : ابن مسعود ، وابودرداء ، وابومسعود انصاری ، وگفت : شمادر باز گوکردن حدیث از رسول خدا عليه السلام افراط کردید و آنانرا بمنیه حبس کرد تاخود کشته شد .

و در لفظ حاکم در هستدرک چنین گوید : که عمر به ابن مسعود و ابودرداء وابوزد گفت این باز گوئی حدیث از رسول خدا عليه السلام چیست و چه معنی دارد ؟ ! گوید : پندارم که آنانرا بمنیه حبس کرد تاخود کشته شد .

و در لفظ جمال الدین حنفی است که عمر بامسعود وابادرداء و

ابا ذر را حبس کرد تا کشته شد و گفت : این حدیث سرایی از رسول خدا چیست ؟ و چه معنی دارد ؟ میس گوید : همین کار را با ابو موسی اشعری انجام داد . با عادل بودن وی نزد عمر .

\*\*\*

نصوص الخبر - و اخرج الطبراني عن ابراهيم بن عبد الرحمن ان عمر حبس ثلاثة : ابن مسعود - و ابا الدرداء - و ابا مسعود الانصارى فقال قد اکثر تم الحديث عن رسول الله « ص » جسمهم بالمدية حتى استشهد . وفي لفظ الحاكم في المستدرک ص ۱۱۰ - ان عمر بن الخطاب قال : لا بن مسعود . ولا بى الدرداء ولا بى ذر ما هذا الحديث عن رسول الله ( ص ) ؟ ! واحسبيه ! جسمهم بالمدية حتى اصيبيه : وفي لفظ جمال الدين الحنفي ان عمر حبس ابا مسعود و ابا الدرداء و ابا ذر حتى اصيبيه . و قال ما هذا الحديث عن رسول الله « ص » ؟ ثم قال : ومما روى عنه أيضاً ان عمر قال : لا بن مسعود وابي ذر وابي مسعود : ما هذا الحديث ؟ ! قال : احسبيه : جسمهم حتى اصيبيه . فقال : وكذاك فعل بابي موسى الاشعري مع عدله عندك .

\*\*\*

الفدير ( ۶ ) محاکمه شدیدی از خلیفه در این موضوع میکند . میگوید : مگر بر خلیفه پوشیده بود که ظاهر کتاب بدون سنت است امّا بینیاز میکند ، و این از آن و آن از این جدا نمیشود ، تادر حوض بر پیغمبر عليه السلام وارد شوند . حاجت امت بحسب کمتر از حاجت بظواهر کتاب نیست . او زاعی و مکحول میگویند : کتاب بیشتر نیاز بسنن دارد تامین است .

به ظاهر کتاب .

و شاید عمر دیده بوده که هر دمی با «سنّت» بازی می‌کنند، و آنرا ملعوب قرار داده اند، و احادیث ساختگی بر پیغمبر اقدس ﷺ بندند و تا اندازه‌ای راست فهمیده بود - لذا در صدد بر آمده که سخن سازی را بر پیغمبر ﷺ ازینچه رشته کن کند، و آن دسته‌ای جنایت کارچه‌ایت بیشه را از سنّت نبویه کوتاه کند، اگر این بوده یا آن بوده، پس گناه ابودر صادق الهمّجّه چه بوده؟ با آنکه پیغمبر اعظم ﷺ درباره او فرمود: آسمان نیلگون سبز (حضراء) سایه نیافکنده و زمین غبار آلوده (غبراء) بر پشت خود حمل نکرده، مردی صادق الهمّجّه را چونان ابوزد.

یا گناه عبد الله مسعود صاحب رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و افضل کسان که قرآن را قرائت کرده و حلال آن را حلال و حرام آن را حرام شمرده، و فقیهه در دین و عالم بستن - آیا گناه او چه بود؟!

یا مثل عویمرا بودردا، صحابی کمیر، مصاحب رسول خدا ﷺ گناهش چه بوده؟! پس چرا اینان را حبس کرد تا کشته شد؟! چرا اینان بی احترامی کرد، و حرمت این بزرگواران عظماء را در ملاه دینی هتک کرد و آنان را در انتظار مردم کوچک کرد؟!

و آیامثل ابو هریره وابوموسی اشعری هم از وضعیعن و طبقه سخن سازها بودند، تا مستحق این تعزیر و راندن و حبس و تهدید شدند؟! من نمیدانم! بلی این آراء جملگی هولود اوضاع سیاسی زمانه بود که موجب

سد باب علم بر امت می‌شد، و امت را در پر تگاه جهل وارد می‌کرد وارد مبارزه آراء مینمود. و اگر چه خلیفه این قدر را نداشت، ولی باید گفت همینکه امت اسلام از معالم صفت شریفه باز داشته شوند و از نشر آن در ملاجلو گیری شود، پس این امت مسکین بکدام علم و روشنایی و بکدام حکم و حکمت راه تقدم و تعالی و ترفع را پیش کیرد؟! و بکدام سنّت و روش میتواند بر عالم سیاست احرار کند؟!

علیه‌ها باید گفت: سیره خلیفه - چه خود میدانست و چه خود نمیدانست - ضربت هم‌لکی بر امت اسلام و بر تعالیم اسلام و بر شرف اسلام و بر تقدم و تعالی اسلام بود.

\* \* \*

من میگویم طبق این سیره ناروا یک‌صد سال بایشتر - عامه مسلمین از علم و تدوین حدیث عقب ماندند، تا عمر بن عبد العزیز اجازه استکتاب حدیث را داد، ولی بعد از صد سال خاموشی دیگر آن سخن یادشان رفته بود.

\* \* \*

بسکه خاموش نشستم سخن ازیادم رفت

\* \* \*

چه خوش است حال مرغی که قفس ندیده باشد

چه نکوت آنکه مرغی که قفس پریده باشد

پر و بال ما بردند و در قفس گشودند

چه راه چه بسته مرغی که پرش بردند باشد

\* \* \*

عمر بن عبدالعزیز فرمانی متعددالمال در این بازه صادر کردو بهم آفاق بفضلای اسلام نوشته ولی خود ملتفت بود که بعد از حد سال که جلوی دست و قلمها گرفته شده و سخن حديث در دفتر زیامده و زبانها پارای گفتن آنرا نداشته، دو سال و یاک سال و نیم کس بایکتن از صحابه هی نشسته و بر میخاسته و گفتگویی از حديث رسول خدا نبوده یا پیش از یک حديث از رسول خدا گفتگونی شده، در این صورت حدیث را مرد و باید گرفت از مقی نخواهد برا ای او بود، دیدید شعبی که معروف بحاجه بوده میگوید: دو سال یا یک سال و نیم با این عمر نشستم، نشنیدم حدیث از رسول خدا بگوید، هر چیز سخنی نشنیدم هرگز آنکه حفظ میکردم - پس با وجود چنین حافظه های باز و قی شنیدن در کار تباشد، امانت حديث رسالت محفوظ نمیماند، محفوظ بودن عامه محتاج بتکرار و تذکر است و گرنه از خاطر میرود. و شنیدید که سائب بن زید میگفت من از مدینه تاهیکه بمصاحبه سعد بن علی (که همان سعد و قاص باشد) بود، نشنیدم حتی یک حديث از رسول خدا «باز گوکند پس با همراهی که بر لیه بوده زمانی که از قامها بود» سخن حديث رسول خدا از زبانها افتد و جای خود را با فتوحات و شعر داده بود. آنچه از دست وزبانها باد فتره او با گوشها آشنا نمیشده همان «حدیث» بود و آنچه گوشها راهی شه تکان میداده غوغای «فتوحات و شعر» بود که باین دست شام بنی اهیه سرگرم با آنها بودند.

\* \* \*

تاباندازه ایکه گوش عبدالملک هم پربود، که علم در عراق است و شام خالی از علم است.

همینکه شعبی از عراق برای دیدار خلیفه بشام رفت میگوید: وقتی اذن دخول بن دادند وارد شدم، دیدم در پیش عبدالملک فقط یک نفر است که من اورا نمیشناسم، بعد معلوم شد اخطل شاعر است، عبدالملک چوبدستی نازکی در دست داشت، و اشعاری از «لیلی اخیلیه» خواند و رو بمن کرد و گفت آیا بن اشعار را تو شنیده ای و میدانی؟! من گفتم: «عبدالملک گفت: من این اشعار را از آنچه خواندم که شما مردم عراق گمان میکنید که علم در عراق است، خواندم تا بدانید که در شام هم علم هست - امامی سید مرتضی -

\* \* \*

عبدالملک که از همه خلفای اموی قدرت تشخیص بیشتری داشت این را به تشخیص و عیزان علم و مبلغ اطلاع او بعلم بود، که شعر «لیلی اخیلیه» یک زن عاشق پیشه را مناطق علم کشور می شمرد، همه امانت حديث رسالت میخواهند اضاع کشور داری و شاعر پیشه گی شد. و دیگران از خلفای اموی همه علوم انسانی و امانت حديث رسالت با تمام بساط کشوداری هم، قدری شعر و غناء خواننده ای میشد.

ولید بن یزید بن عبدالملک از خواننده معروف، ابن عائشہ که هر دی مغنى و خوش آواز بود، تمنای خواندن کرد. و وقتی شعر معروف خود را با آواز خواند چنان سر مست شد، که گفت: تو باید بر بساط سلطنت من سواره بر وی و بساط سلطنت من زیر پای «استری» که سوار خواهی شد

لگد کوب گردد - ولی بایدم ادلمن ترا سرتاپا لخت و عربان زیر بوس آورم - بنا کرد اعضای آن مرد خوانده رایکان بکان بو سیدن ، واژ فرق سرتاپائین با اعضای اورابو سید تا نوبت به «مذاکیر» (آلات رجولیت) او رسید آنرا بر هنه کرد و خم شد که آنرا بیوسد آن مرد رانهای خود را فراهم آورد و عورت خود را هستور کرد .

ولید گفت ، والله دست بر نمیدارم تابوسم ، پس حشنه اورا بوسید آنگاه مستانه فریاد کشید : واطر باه ! واطر باه ! و لباس خود را یکسره از تن بیرون کرد و بر این عایشه یافکند و خود بر هنه و عربان ایستاد تا لباس برای او آوردند - وهم امر کرد که هزار دینار برای این عائشه آوردند - و طبق فرهان خلیفه استر مخصوص اورازین کرده آوردند ، این عائشه را بر آن سوار کرد و گفت سوار بر استر باید بر بساط سلطنت که بساط خاص من است مشی کنی ، که تو باین شعر خود آتشی فروزان و اخگری تقییده در جگر من افروختی .

در موقع خواندن شعر و آوازه هم التماس ها باین عائشه کرده ، اورا سراجداد نیا کان خود از آل امیه سوگند میداد ، تا شعر را مکرر کند .

ایيات شعر این بود که باتفاقی و آوازه خوانده .  
انی رأیت صبيحة النحر حوراً نعین عزيمة الصبر  
مثل الكواكب في مطالعها عند العشاء اطفن بالبدر  
وخرجت ابغى الاجر محتسباً فرجعت موقوراً من الوزر  
ولید گفت ، احسنت والله .

و اد را قسم داد بحق جد بنی امیه عبد الشمس که اعاده کند

یک نوبه دیگر خواند . بازش قسم داد بحق «امیه بن عبد الشمس» که تکرار کند - بازی گنویه خواند . برای دفعه سوم و چهارم و همچنین بجان بکان یکان یکان از پدر بر پدر قسم داد و او برای هر کدام دمی آوازه خواند ، تا خودش رسید و گفت :  
بجان من که باز بخوان بازخوان ، حالت طرب دراد چنان انقلابی بر پا کرد که آن کارهار اکرد .

(مسعودی - مروج الذهب)

\* \* \*

و یک نوبه دیگر از سرمستی شب‌انه خاطر او از شعر تصنیف معروف پر بود .  
من راغب الناس مات هما و فاز بالذلة الجسور  
دوز دخترش را دید که بادایه اش نشسته بر زانوی او بشست و از الہ  
بکارت او را کرددایه باو بسر ذشت گفت : مگر آئین کبر و مجبوس رایش  
گرفته ای ؟ ولید اشعر را خواند - یعنی این آئین لذت و کار بالهوسی  
است نه آئین کیش مجوسوی - الخمیس و اخبار الدول -  
یکشب همینکه مؤذن اذان صبح گفت ، ولید بر خاست و شراب  
خورد و با جاریه ای که او هم هست بود در آویخت ، و با او  
نزدیکی کرد ، و قسم یاد کرد که جز آن کمیز نباید بر مردم با هامت  
نمایز بگذارد .  
بس لباس خود را بر او پوشانید و آن جاریه هست را با آلاش  
جنابت و منی ، بمسجد فرموداد تا بر مردم نمایز گذاشت .

کشود ناهوں و نماز پایمال او و قرآن تیر باران او شد، خودش عاقیت و صحبت را ازدست داده کو کب الملوك نقل کرده که ولید هبتلا بسی رسه با لیه شده بود که آسانترین آن این بود که از ناف خود بول عیکرد - چون شراب را بیمود میخورد الكل اورا از با در آورده بود هیچیک از بنی امية مثل او شرب خمر نمیکرد امر کرده بود که در خانه اش بر که واستخری را پراز شراب کرده بودند گاهی که طرب بر او غلبه میکرد، وزور آور میشد خود را در آن بر که می افکند و چندان که میخواست میآمد میآشامید - در یک سال و دو ماه ایام سلطنتش چنان بفسق و فجور خود عطا ف مردم را برخود برآشت، مردم مشق جملگی بر او عاصی شدند و او را خلع کردند و پسر عمهش بیزید ناقص را که مثل عمر بن عبدالعزیز عادل بود خواندند، و با او بر ولید شویدند و بعد از کارزار عظیمی آخر الامر ولید مغلوب شد و بقصه خود فرار کرد و متخصص شد، مردم قصر او را احاطه کردند و داخل قصر شدند، و ولید را با بدترین و جهی کشتنند، سوش را از قصر آویزان کردند و تن اورا دفن نمودند.

حدیث پیغمبر را مانتد یحیی بن زید - که شهید عهد همین ولید است بازید شهید که شهید عهد هشام بن عبد الملك بامولی الکوئین ابی عبدالله الحسین علیه السلام که شهید عهد بیزید بن معاوية است باهر که مشعلداران هدایت بحدیث پیغمبر علیه السلام باشد شهید و کشته و پاره و پاره کنند و دیگر مرچی برای مردم معرفی نکنند مگر مثل عطاء بن ابی رباح را که مقتی مکه بود و خود مشلول و گذاشت و کور و اعور و سیاه رنگ بود همه ساله در ایام بنی امية در موسم حج هنادی در میان مردم فرباد می کشید د : «الاباید از غير عطاء بن ابی رباح» فتوی نگیرید .

\* \* \*

عطاء بن ابی رباح و کان بنو امية بعظمه و نه جداً - حتی امر المنادی بنادی لایفتی الاعطاء - و ان لم يكن فعبد الله بن ابی نجیح و کان عطاء اعور افطاس، اعرج، شدید السواد -

\* \* \*

این انتخاب از آن نظر بوده که با این مرجع روحانی مردم بدیگری نمی یوندد و خود او هم معرض کاندیدای زمامداری نباشد یعنی در او هیچ گونه صلاحیت «برج مقابل بازو» نباشد، ولی طبعاً از عدم اهتمام معنویات و حدیث نبوات و امانت و حدیث رسالات جنبه آن در مردم ضعیف بوده «هواداران آن نجیف خواهند بود، بعکس اموری که مورد اهتمام است مانند قیمت کنیز مطرقب حبابه که در عهد بنی امية بیلیون دینار رسید

بیزید ناقص و عمر بن عبدالعزیز معروف اندبعادل بنی امية ولی این دو نمیتوانستند چیزی را که روزگار عیرانیده، زنده کنند چه ای که تمام ارکان دولت و سران ملت در عهد خلافت هشتاد ساله بنی امية سخن حدیث رسول خدا علیه السلام را مسکوت عنه گذارده و مغقول عنه

و کار «حدیث نبوی» بفراموشی و ضعف کشید، تا اندازه‌ای که عمر بن عبد العزیز هم آنرا مرده‌می‌انگاشت، و فرمان برای احیای آن صادر کرد. ژنوشت: حدیث را احیا کنید، چون من ترس از ضمایع علم و ذهاب علماء دارم ولی چه سود؟!  
بر و بال‌ها بربند و در قفس گشوند.  
چه راه‌چه بسته مرغی که پرش بریده باشد.

\* \* \*

تدریب الراوی حافظسیوطی گوید: و اما ابتدائی تدوین حدیث در رأس مأه درایام خلافت عمر بن عبد العزیز و با مر عمر بن عبد العزیز واقع شد بعد تاریخچه آن را باز گو کرده گوید:

در صحیح بخاری در ابواب علم باز گو کرده که عمر بن عبد العزیز نوشت به «ابوبکر بن حزم (۱)» که در نظر بگیر آنچه از حدیث رسول خدا الله علیه السلام است آن را بنویس و تدوین کن چه که من خوف دارم از دراس علم و رفتن علماء.

\* \* \*

کتب عمر بن عبد العزیز الى ابوبکر بن حزم انظر ما گان من حدیث رسول الله «ص» فاکتبه فا نی خفت دروس العلم و ذهاب العلماء ولا یقبل الاحدیث

النبی (ص) لیفشو العلم و لیجلوسا حتی یعلم من لا یعلم فان العلم لا  
یهلك حتى يكون سراً \*

ابونعیم (صغراء) (۱) در تاریخ اصحابان آنرا بلفظ دیگر روایت کرده گوید: عمر بن عبد العزیز بهمه آفاق نوشت که بتکرید، آنچه حدیث رسول و خدا الله علیه السلام است آنرا جمع آوری کنید، چون من هر اس دارم از که نگی و اندر اس و ضمایع علم و رفتن علماء - الخ.  
ابونعیم الحافظ - کتب عمر بن عبد العزیز الى الافق انظر واحدیث رسول الله الله علیه السلام فاجموع الخ.

و هینما یايد که من بعد المآلی تمام اقطار کشور صادر شده است و هینما یايد که هر اس از اندر اس و که نگی علم (یعنی احادیث) داشته و علمای آن علم بتدریج از یین رفته بوده اند و سخنان دیگر جای حدیث را گرفته بوده است و هینما یايد که افشاء آن ممنوع بوده، و نزد آنکه بوده سری بوده است

عربی و فی (د) من خواصه، یعنی، و فیه نظر - اقول: الظاهر ما ذکر (د) فان فی انتخاب نفر قلیل و تخصیصه بالذکر من بین اصحابا به الجمع الكثیر والجم التغیر الدلالة على مزيد الاختصاص لهم دون غيرهم ولذا ذکرهم (م) فی القسم الاول بعد تقدیل الجماعة عن كتاب البرقی قال: ثم قال يعني البرقی ومن مجھولین من اصحاب امیر المؤمنین، فلان و فلان - فيظهور ظبور ائمما من هذا ائمما له لیس امن المجهولین - و يظهر من الجمع ان ابا يکر هذا هو محمد بن عمر بن حزم الانصاری الماضي فی الاسماء

(۱) هو الحافظ احمد بن عبد الله بن مهران اصحابانی - صاحب كتاب حلية الاولیاء و كتاب اربعین در احادیث المهدی و تاریخ اصحابان متوفای (۴۰۲) یا (۵۴۳۰).

(۱) وی ابن محمد بن عرب و بن حزم انصاری است رجال ابوعلی گوید ابو بکر بن حزم الانصاری فی اصحاب علی (ع) من ایمن فی (فی) و (ص) عن سوز بذلفی (ی).

و آیا سابقه اخفاء و عدم افشاء، یعنی مستور بودن، انحصار در یک طبقه مخصوص «اخفاء» هلاکت علم و نسیان حدیث یا تبدیل و تبدل آن احتمال نمی‌رود؟ و آیا بعد از نسیان که بمنزله ریشه سوزشدن است، دو مرتبه سبز شدن آن بزودی می‌سوزد؟ گل یا چمنی که خشک شد تا مجدد آبر وید طول زمان هیچ‌واهد - خبری که هانند حدیث رسول امین ﷺ صد سال ازدهن مردم یافتد ریشه آن می‌خشکد؛ و خبرهای دیگر هانند خبر فتوحات و جنگها و ابطال جنگها و کشور گشائی عرب و سیاحت اقطار زمین و افسانه های قصاصین بجای آن هزوع دلها و گوشها و چشمها را پر کنند تا جدید مطلع آن کار آسانی نیست - در هر ییست سال یا کس نسل عوض می‌شود و در صد سال یعنی پنج ییست، هر دن نو و نسلهای جدید، بدین آنده و در مکتب تربیتی خود کتاب حدیثی ندیده، و هنر ادب آن کمیت و سمعت و شورسری کا در توسعه آب و خاک است، کیفیت یعنی تعلیم و تهذیب کتاب و نشر حدیث نباشد، تجدید امر «حدیث» بمنزله احیای امر هر ده است: از یک درخت هر گاهی کشاخره سر بریده شود، و شاخه پهلوی آن در نمود باشد آن شاخه سر بریده لآخر می‌شود، تا از صمود خشکیده می‌نماید: و این شاخه نامه با نمود خود بر اقطار نلانه خود می‌افزاید تا از تورم خود آنرا می‌بوشاند.

باری (فتح الباری در شرح بخاری) گوید: از این فرهان «عمر بن

عبدالعزیز» برمی‌آید که ابتدای تدوین حدیث نبی از چه زمان بوده است و سپس خود گوید: که او لین کسیکه با هر عمر بن عبد العزیز حدیث را تدوین کرد «ابن شهاب زهرا» بود - بایان سخن تدریب الروایی. خلافت عمر بن عبد العزیز مقدار دو سال و پنجماه و مبدأ آن دهم «صفر» از سال ۹۸ یا ۹۹ بوده و ختم آرسال «۱۰۱ هـ» در پنجم و اششم رجب، گویند: ده روز از «رجب» باقی مانده - و از طرفی تاریخ صدور این امریه را ضبط نکرده اند، و هیچ‌کس هم نقل نکرده که امریکه عمر بن عبد العزیز بتدوین حدیث صادر فرموده در زمان خودش امتحان شده باشد - و آنچه فتح الباری ابن حجر عسقلانی حافظ ذکر کرده بود از باب حدس و تخيّم و بحسب اعتبار عقلی می‌باشد، که چگونه می‌شود امر عمر بن عبد العزیز اطاعت شده باشدو گرنه برای انجام عمل، سندی بالعیان در دست نیست و اگر سندی و اردرستی بالعیان در دست اهل علم بحدیث بود تصریح بخلاف آن نمی‌کرددند «صریح‌ترین» کفتند که افراد حدیث رسول الله ﷺ در تدوین در راس (ماهیت) بوده، چنانکه شیخ الاسلام و دیگران با آن اعتراف کردند. گوید: اولین کس که آزار اجمع کرده در مکه ابن جریح (عبدالملک بن عبد العزیز) بن جریح مکی متوفی بغداد (۱۵۱ هـ) و در مدینه - ابن اسحاق یا مالک بن انس و در بصره - ریبع بن صبیح یا سعید بن عربه - یا حماد بن سلمه - و در کوفه - سفیان ثوری - و در «شام» اوزاعی - و در «واسطه» - هیثم - و در یمن - معمر - و در «ری» جریر بن عبد الحمید - و در خراسان ابن المبارک بودند.

عرائی و ابن حجر گویند: جمع اینان در یک عصر واحد بودند و ها

نمیدانیم کدامیک اسبق بوده است، گوید: تاینکه بعض از آئمه و پیشوایان رأیش بر آن شد که احادیث بیغمیر عليه السلام را جدا کانه بخصوص افراد کند و جدایی اورده، و این در رأس هادوم بود، سپس جماعتی را بر شمرده. طبیبی حسن بن محمد فاضل رحمه الله متفوای (۷۴۳) در «خلافه» در علم درایه گوید اولین کس از سلف که حدیث را تدوین کرد «ابن جریح» است، و گفته شده که «مالك» است و دیگری گوید که «ریبع بن صبیح» است و سپس تدوین زیاد شد، و انتشار یافت و فواید آن بر همه ظاهر گردید.

چنانکه هی بینید طبیبی هم تدوین احمدی را قبل از «ابن جریح» ذکر نکرده

\* \* \*

ژهه چنین حافظ ذهبي محمد بن قايم بازم توفی (۷۴۸) در تذكرة الحفاظ بر آن تفصیل کرده که اول زمان تصنیف احادیث و تدوین متن و تأییف فروع بعداز انقراض دولت بنی امية و انتقال دولت به بنی عباس است و سپس در ایام رشید تصانیف زیاد شد و بفروزنی نهاد و اندک اندک حفظ علماء روبنده نهاد همینکه کتب تأییف شد بآنها اتكل نموده، از حفظ خود کاستند و حال آنکه پیش از آن علم صحابه و تابعین در حافظه هاویمه های بود صدورشان گنجینه علومشان بود، و علوم در گنجینه مینه شان بود.

\* \* \*

از سخن ذهبي چیزی دیگر هم بدست آمد که مبدأ کتابت حدیث راوى هنآخر ترمیداند از آنچه سیوطی هیگوید، و هیچکس را در این

گونه امور و در خبر ویت نسبت بایشگونه تو این نمیتوان با «ذهبی» در یک ترازو نهاد و قیاس کرد حتی سیوطی را بلکه هیچکس از آنانکه در شان اوائل و سرسلسله ها کتابی نوشته اند (از اهل سنت) سخن سیوطی رانگفته اند. باد خدایا همگر آنکه استبعاد شود که چگونه امر عمر بن عبدالعزیز، اهتمال نشده باشد. بنابر این هم باید بعد از فرمان اوجمع آوری شده باشد و در آن صورت هم جمع آن در رأس ها نخواهد بود و سیوطی در حکم شتابزدگی کرده خدامار از شتابزدگی در حکم نگمداد ر تأسیس الشیعه لفنون الاسلام گوید: اینکه از این قضایا مطلع شدید، مطلب دیگردا آگاه باشید، که شیعه اولین کس است، در جمع آثار و اخبار مقام تقدیم را دارد، در عصر اول باین کار اقدام فرمود، اندیاد بامام خود امیر المؤمنین علی عليه السلام نمود که در عهد رسول الله عليه السلام خود در این باره بتصنیف پرداخت. بعد کتاب امیر المؤمنین عليه السلام را که بخط علی و املای رسول الله عليه السلام است نشان داده.

\* \* \*

من میگویم: امیر المؤمنین علی (ع) را باید قوه واحده فرض کرد و کتاب او (ع) هم نه تنها همین دو کتاب است، ۱- کتاب مدرج عظیم ۲- صحیفه ایک، در غلاف شمشیرش داشته، بلکه اهتمام امیر المؤمنین (ع) را که گاهی بوسیله کتب و صحائفش با قلم اترسیم شده و گاهی بوسیله خطب و تأییداتی که بازبان بیان فرموده، و موقعی بوسیله یادی ایعنی اصحاب و یاران او شده باشد سرچشمہ انفجار دانست. «ینجر الحکمة من جوانبه» والسلام

**اسلام در گشور گروه**

بطوریکه از مرکز «انجمن تبلیغات اسلامی» در تهران گزارش میدهدند اخیراً اسلام بکشور کردواردشده و در حال پیشرفت است. موضوع دخول اسلام در کشور کره که در سالیان اخیر اتفاق افتاد میتواند عملت اسلام آوردن بسیاری از کشورها را در صدر اسلام هانند حبشه و چین روشن نماید. بسیاری مورخین از خود میپرسند چگونه اسلام در کشورچین در سیزده قرن قبل که هنوز وسائل ارتباطی وجود نداشت و درهای کشور مزبور برخراز جیان بسته بود نفوذ کرد و بقدرتی بسرعت ترقی نمود که امروز در حدود هفتاد میلیون مسلمان در آنجا زندگی میکنند؟ چطور اسلام بکشورها لا یا وسیام و سایر کشورهای جنوب آسیاد داخل شد در حالیکه جنگی با این کشورها صورت نگرفت؟ با توجه بوضعيت که در این چند سال در کره اتفاق میتوان علت این امر را که تا حدی بر مورخین عجیب بود بدمست آورد.

درین ارش ملل هتفق که از سال ۱۹۵۰ در کره جنگ میکردند هنگی از از اتش ترکیه نیز وجود داشت. با اینکه اینطور هم و فست که تر کهادیانت را ها کرده اند (در صورتیکه حقیقت اهر چین نیست) هنگ هزبور دارای یک امام جماعت بود و مرتب آنماز جماعت در هنگ منعقد میشد که افسران و سربازان در آن شرکت میکردند و درهای صیام روزه میگرفتند. رفتار این افراد نظامی و تبلیغات آنها و مخصوصاً تبلیغات امام جماعت آنها سبب شد که عده‌ای از اهالی کره با اسلام مقاماً بیل شده

و کم کم اسلام آوردن. در ابتدای مسجد کوچکی که ترکه‌های خود ساخته بودند استفاده میکردند و اهر روز مسجد کوچک آبرو مندی که دارای شبستان و عنابر و سایر لوازم است برای خود تهیه نموده‌اند.

دین اسلام را در کره (مخدکیو) یعنی (دین معلم) مینامند زیرا کیو بزبان کره‌ای معنی دین است امر و تعداد مسلمین کره یکصد و پنجاه نفر است ولی باتبلیغاتی که خود جدید اسلام‌ها می‌کنند عده آنها بسرعت پیشرفت میکند. رئیس جماعت آفای کیم یود و اهل کره و سخنگوی جماعت یکنفر کره‌ای دیگر بنام عنمان چانگ گیو دکتر در مهندسی است. نماز جماعت فعال در روزهای جمعه و یکشنبه برقرار میشود. جمیعت اسلامی آنجارمهماً تشكیل شده و در خیابان ریمون ونک شماره ۱۳۲۰ افلاع محلی گرفته اند که از تاریخ سپتامبر ۱۹۵۵ هر تیا برقرار است. اطفال مسلمان در شعبه مخصوصی در مدرسه کشاورزی «شوکر باب گری» درس میخوانند.